

## نأملی در پرسشها و پاسخهای مذهبی (۴) توحید افعالی چگونه با اختیار انسان قابل جمع است؟

یکی از مباحث بسیار مهم در موضوع خداشناسی که قسمت عمده جهان بینی دینی را تشکیل داده و بخصوص تفکر و نگرش ما را نسبت به هستی و ارتباط آن با خدا رقم می زند بحث از «افعال الهی» است. سؤالات و شبهاتی که در این خصوص مطرح است عمدتا در چهار محور ذیل قابل جمع بندی است:

1- سؤالات مربوط به توحید افعالی، قضا و قدر و سرنوشت قبلی انسانها، علم قبلی خداوند به امور و نحوه ارتباط فعل انسان با فعل الهی، که بیش از همه مسأله «جبر و اختیار» در این قسمت محوریت دارد.

2- سؤالات مربوط به فلسفه خلقت و فلسفه حیات انسان و اینکه پایان خلقت و نهایت امور چه خواهد بود و وضعیت انسان و جهان به چه شکل در خواهد آمد؟ ..

3- سؤالات مربوط به «حکمت» و «عدالت» و «حسن» در نظام خلقت و فعل خداوند. اینک زشتیها و شرور و تفاوتها چگونه ممکن است مورد اراده خداوند قرار گرفته باشند؟ آیا نظام هستی نظام أحسن است یا امکان تحقق جهان بهتری که در آن نه ظلم و تبعیض و بیعدالتی، و نه شر و بدی و زشتی باشد نیز هست؟ در هر صورت چرا خداوند جهان را خالی از ظلم و زشتی نیافریده است؟ و...

4- سؤالات مربوط به معجزات و کرامات، سنن الهی و امدادهای غیبی، چگونگی ربط نظامات و قوانین طبیعی با اینگونه امور و ...

به توفیق خداوند امیدواریم که بتوانیم در شماره های آتی مجله، هر یک از محورهای فوق الذکر را مستقلا مورد بحث و بررسی قرار دهیم. آنچه در این شماره تقدیم حضور سروران عزیز و همکاران محترم می شود قسمتی از محور نخستین این مباحث یعنی سؤالات مربوط به توحید افعالی و نحوه ارتباط فعل خداوند با فعل انسان است. هم در مبحث «توحید افعالی» و هم در بحث از «قضا و قدر» و هم در مسأله «علم قبلی خداوند» به افعال

انسان، مهم‌ترین شبهه‌ای که همواره مطرح بوده و هست شبهه «جبر» است و سایر شبهات تقریبا جنبی و حاشیه‌ای هستند، بخصوص در بحث توحید افعالی این شبهه بیش از سایر شبهات ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد. البته موضوع چهارمی نیز هست که به شبهه جبرمی انجامد و آن بحث از لزوم رابطه ضروری میان فعل و فاعل مختار است (براساس اصل ضرورت علی و معلولی) به این بحث نیز از آن جهت که هم مربوط به فعل الهی (اثبات اختیار برای خداوند) و هم مربوط به فعل انسانی می‌شود امیدواریم بتوانیم در ضمن مباحث آتی، اشارات مفیدی داشته باشیم.

با وجود آنکه چهار موضع و مسأله فوق الذکر تا حدودی از یکدیگر متمایزند و شبهه جبر در ارتباط با هر کدام مستقلا ممکن است به ذهن خطور نماید، اما مبنا و موضع شبهه خیز در همه موارد مزبور یکی است و کاملا وابسته به اینست که ما بتوانیم تصوّر صحیحی از نحوه ارتباط مخلوقات و از جمله انسان با خداوند پیدا کنیم که انشاء الله در جای خود به تفصیل خواهد آمد.

قبل از ورود به بحث، بجاست که به نکته شایان ذکری اشاره داشته باشیم: در عین آنکه باور به توحید افعالی و اعتقاد به نظام قضا و قدری عالم هستی نه تنها از بارزترین مشخصات جهان بینی دینی و توحیدی است که در زمره مهم‌ترین و نافذترین باورها و نگرشهای ایمانی نیز برای یک فرد مسلمان در عمل و زندگی هست؛ و بالتبع تردیدی نمی‌توان داشت که چنین باوری باید در همه بینش‌ها و نگرشها و سایر باورهای ما جایگاه بسیار محوری و اصلی را داشته باشد؛ با این وصف این باور مهم متأسفانه شاید در زمره کم‌رنگ‌ترین باورها در حمایت ایمانی و زندگی جاری و جریان اندیشه و تفکر حتی دینی ما درآمده است و حقیقتا باید به تلخی اعتراف داشت که این باورها، آنطور که ضرورت و اهمیت آنها اقتضاء می‌کند و آنگونه که قرآن کریم بطور گسترده و عمیق و مؤکد مطرح داشته است، نه در آموزشهای دینی خود-کما هو حق-مورد توجه قرار داده‌ایم و نه در خصوص سازگار کردن و همخوانی و ایجاد توافق و تلائم با نگرش و جهان بینی جدید-که تفکر جاری و زندگی معمول ما

خواهناخواه از طرق مختلف دانشها و فنون و سبک زندگی جدید، به شدت تحت الشعاع آنست- تلاش شایسته و بایسته‌ای انجام داده‌ایم.

تلاش شایسته به این معنا که نه آنچنان مقهور تفکر جدید شویم که در مقام تبیین این باورها، آنچنان آنها را کم‌رنگ کنیم که بود و نبود آنها چندان تأثیری در جریان اندیشه و عمل ما نداشته باشد و نه آنچنان بیگانه از تفکر و بینش علمی نوین با تصلب در آراء پیشینیان به این مباحث پردازیم که بیش از پیش به انفصال و مهجوری تفکر فلسفی و کلامی و دینی خود با نگرش و بینش حاکم بر عصر و فضای زندگی جدید بیانجامد. چیزی که سرانجام آن فاصله گرفتن اندیشه دینی از واقعیات زندگی و در زمره محفوظات ذهنی درآمدن باورهای دینی و نهایتاً منزوی شدن دین و دینداری از عرصه حیات فردی و اجتماعی در عصر جدید است.

متأسفانه امروزه اگر در آموزشهای دینی ما از توحید افعالی یا قضا و قدر الهی سخنی به میان می‌آید بیش از آنکه ناظر به معرفت بخشی عمیق و اصولی و ایجاد تفکر دینی اصیل در مخاطبین خود باشد، از زاویه شبهات نظری مربوط به این باورها است و غالباً صبغه کلامی و دفاعی دارد نه صبغه تبلیغی و سازندگی فکری و ایجاد بصیرت و نگرش توحیدی و قضا و قدری به عالم و آدم.

این ندای دلسوزانه و اندیشمندانه برخی از صاحب‌نظران را بپذیریم و بسیار جدی تلقی کنیم که ما هنوز در عرصه معارف دینی و آموزشهای اعتقادی از سبک و شیوه قرآن کریم فاصله زیادی داریم و شاید بتوان گفت غفلتی بزرگ مانع از آن شده است که الگوهای تبلیغی و ارشادی و آموزشی و تربیتی خود را از قرآن اخذ کنیم و الاً تنها یک مراجعه اولی و اجمالی به قرآن کریم کافی است که الگوهای روشن و بارزی را نه تنها در زمینه مزبور که در بسیاری از مسائل اصولی و مهم در اختیار ما قرار دهد. اینکه چه موضوعی بیش از سایر موضوعات باید در آموزشهای دینی مورد توجه و تأکید واقع شود؟ از چه منطقی و روشهایی در مواجهه با مخاطبین مختلف و

سطوح مختلف ادراک باید سود برد؟ کدام باور در قرآن کریم بیش از سایر باورها و مقدم بر آنها مورد عنایت قرار گرفته است؟ بیشترین حجم آیات قرآن کریم حول و حوش چه محورهایی است؟ نگرش حاکم و بینش قاهر بر آیات که در جای جای قرآن کریم در هر سوره و آیه‌ای به چشم می‌خورد چیست؟ سبک ورود و خروج در این مسائل، شیوه بیان تصویرپردازی، نوع تعبیرات، آهنگ کلام، مواضع تکرار یا تأکید در هر مورد چگونه است؟ و... بسیار بجاست که در موضوع مورد بحث این نوشتار (توحید افعالی و قضا و قدر) نیز سروران گرامی، خود در ضمن مطالعات قرآنی و تدبّر روزانه‌ای که در این کتاب آسمانی دارند، این بررسی و تأمل را داشته باشند تا روشن شود توحید افعالی و باور به اذن و مشیت و قضا و تقدیر الهی تا چه پایه مورد عنایت ویژه خداوند در کتابی که سرلوحه هدایت انسان تا پایان این عالم است قرار گرفته است.

امید است که بتوانیم در مجال دیگری بحث مستوفائی در این خصوص داشته باشیم و اهمیت و ضرورت حیاتی این باورها را در تفکر دینی و اندیشه و عمل یک فرد متدین، براساس معارف و حقایق قرآنی و روایی از جهات مختلف مورد تأمل و بررسی قرار دهیم. موضوع بحث این سلسله مقاله (تأملی در پرسشها و پاسخهای مذهبی) مقتضی آنست که ما نیز از زاویهء شبهات و ابهامات، این باورهای اصولی را مورد تأمل و بررسی قرار دهیم گرچه سعی بر آن خواهیم داشت که این پاسخها صرفاً جنبهء کلامی و قالبهای معمول و کلاسیک را نداشته باشند بلکه بیشتر به ریشه‌یابی شبهات و تبیین مواضع شبهه‌خیز این باورها و شیوهء پاسخ‌گویی به آنها بپردازیم. در این راستا شایسته است قبل از ورود به مباحث نظری و تا حدودی تخصصی، قدری به نگرش و باوری از قضا و قدر و توحید افعالی بپردازیم که قرآن کریم می‌خواهد در هر فرد متدینی اعم از خواص یا عامه مؤمنان پیدا شود. به تعبیری نگرش «مؤمنانه» که اعم از نگرش متکلمانه و فیلسوفانه و نظرپردازانه است. نگرشی که در متن بندگی خداوند و طریق عبودیت برای یک فرد مؤمن پیدا می‌شود.

**فهم عمومی و فهم تخصصی از توحید افعالی**

این سؤال مطرح است که تعالیم و حقایق دین که برای عموم مردم عرضه شده است، صرفنظر از آن باریک‌اندیشیهای فیلسوفانه و دقت‌نظرها و تأملات دقیق اندیشمندان و اهل نظر، واقعا چه تصویری را از رابطه انسان با فعل الهی ارائه می‌دهند؟ و یک مسلمان عادی که در زمره خواص قرار ندارد در مواجهه با قرآن و بیانات پیشوایان دین چه برداشتی از قضا و قدر الهی و رابطه آن با اختیار خویش دارد؟ آیا اندیشه جبری در او القاء می‌شود یا باوری اختیاری و یا چیز دیگر؟

با توجه به اینکه همواره جمعیت خواص، نسبت به عموم مردم که اهل نظر و اندیشه‌ورزی نیستند عده بسیار قلیلی هستند و دین نیز برای عموم انسانها آمده است، نه فقط برای همان جمعیت قلیل خواص، جا دارد این سؤال به نحو بسیار جدی مورد توجه کسانی قرار گیرد که رسالت عرضه و ابلاغ حقایق دین را بر دوش گرفته‌اند و پیام‌آور حقایق الهی برای عموم مردم هستند. واقعا شارع مقدس اسلام وقتی که از قضا و قدر الهی خبر داده است یا جایی که بیاناتی صریح در توحید افعالی عرضه داشته و بطور کلی در مجموعه حقایقی که برای انسانها تحت عنوان وحی و تعالیم آسمانی ارائه داشته است، چه فهم و برداشت و تصوّر و تلقی‌ای را نسبت به افعال الهی به عامّه مردم می‌دهد؟

پس با توجه به اینکه:

- 1- دعوت دین برای عموم انسانهاست و اکثریت مخاطبین دین را عامّه مردم تشکیل می‌دهند نه خواص.
- 2- عامّه مردم یا زمینه و استعداد ورود در مباحث دقیق عقلی و تخصصی را ندارند و یا امکان و مجال آن برایشان فراهم نیست.
- 3- در عین حال، عموم مخاطبین دین، مکلف به فهم معارف اصولی دین و باور آگاهانه و عالمانه به جهان‌بینی دینی و اصول ایمانی هستند و تقلید در این امور جایی ندارد.

4- غالب بیانات پیشوایان دین و نصوص قرآن کریم، آیات محکم و بیانات صریح و روشن و مبین‌اند، نه اموری متشابه و معقد و لغز و معماگونه و در قالب اصطلاحات فنی و تخصصی که فقط برای فهم خواص باشد اکنون کاملاً بجاست که از تصویر و فهمی سؤال کنیم که یک انسان معمولی و در عین حال مؤمن و متعبد در مواجهه با تعالیم دین و بخصوص در مطالعه و انس با قرآن کریم و فرمایشات پیشوایان دین پیدا می‌کند یعنی همان فهمی که مسلمانان صدر اسلام و اصولاً هر مسلمان و مؤمن دیگری از توده مردم در طول اعصار و قرون با اندیشه بکر و خالی از جهت‌گیریهای نظری، از قرآن و تعالیم دین بدست آورده و پشتوانه ایمان و دین‌باوری و حیات مؤمنانه خود قرار داده‌اند.

مراد نگارنده چنانچه اشاره شد نه انکار ارزش هرگونه معرفت و شناخت و فهم عالمانه و متخصصانه کلامی و فلسفی است و نه بر صدر نشانیدن هر فهم عرفی و عادی نسبت به سایر معارف و فهمهای حضوری و حصولی دیگر؛ بلکه این بیان تأکیدی است بر معتبر بودن فهم فطری و عادی عموم انسانها و بخصوص مؤمنین از تعالیم دین. اعتباری که هم مقبول شرع است و هم مورد تأیید عقل و بالاتر از همه در طول تاریخ و در صحنه عمل و تجربه زندگی بالاترین امتحانات را از سر گذرانده است. چه بسیار مؤمنان راسخ و دین‌باوران راستین و مجاهدان شجاع و حامیان پرشور حق و حقیقت، در طول تاریخ دین‌باوری وجود دارند که از میان همین فهمهای غیر تخصصی انسانهای بظاهر عامی و ناآشنا با فلسفه و عرفان، کلام و فقه و... برخوردارند و همینها بوده‌اند که همواره بدنه اصلی حرکت‌های دینی و ایمانی را در عرصه تحولات و انقلابات عظیم و شگفت‌معنوی و اجتماعی تشکیل داده‌اند. بنابراین بسیار بجاست که در مقام ابلاغ تعالیم دین و تلاش برای ایجاد اعتقاد و ایمان و باور به حقایق دین آنجا که هدف ما برانگیزاندن انسانها و تأثیر در دل و جان، روح و اندیشه آنان است، فهمهای تخصصی از دین را تنها مجرای معتبر و مطمئن عرضه دین ندانیم و گمان نبریم که برای رساندن پیام دین به دلها و هدایت انسانها بسمت حق و حقیقت، همواره و در همه جا باید حتماً معارف دینی را در بسته‌بندیهای علمی و تخصصی عرضه داشت بلکه چه بسیار زمینه‌های فطری و عقلی در درون انسانها وجود دارد که به پشتوانه آنها هر انسانی

حقایق دین را بدون نیاز به استدلالهای پیچیده و مایه گذاشتن از تئوریهها و نظامها و نحله‌های فکری و فلسفی، به گوارایی مایه حیات، به جان خواهد نیوشید و بهتر از هر بیان متکلفانه و دقت‌نظرها و پیچ‌وخمهای منطقی و کلامی و فلسفی که در حوصله فهم هر کسی نیست، حقانیت امری را در درون جان خویش به منطبق فطری باور می‌آورد.

### توحید افعالی و قضا و قدر در بینش مؤمنان

از این منظر است که اکنون سؤال می‌کنیم یک مؤمن واقعی، به مسأله قضا و قدر الهی چگونه می‌نگرد و چگونه این باور را با تلاش و فعالیت روزانه و امید به زندگی و تکاپوی سازنده خود در عمل وفق داده است؟ کسی که روزی‌رسانی و مقسوم بودن قبلی رزق را مطابق تعالیم دین باور دارد و در عین حال با تلاش و نشاط تمام در عرصه زندگی و تحصیل معاش فعالیت می‌کند چه تصور و تلقی‌ای از روزی‌رسانی حق و ارتباط آن با تلاش خودش دارد؟ این دو چگونه در اندیشه او به تسالم رسیده‌اند؟ چگونه است که در صدر اسلام با آن نزدیکی به سرچشمه دین و دین‌باوری هرگز اعتقاد به اینکه همه چیز تحت مشیت و اذن خداوند و در واقع فعل حضرت حق است، مانع مجاهدتها و تحمل مصائب و آلام در راه تحقق آن اهداف سترگ و عظیم (پیروزی اسلام بر جهان آن روز) نگردید؟ آیا می‌توان گفت که آنان اساساً نگرش قضا و قدری نداشتند و آنهمه تلاش و مجاهدت خستگی‌ناپذیر، برخلاف چنان باوری بوقوع پیوسته است؟! او یا برعکس اساساً رمز پیروزی آنان همین باور عمیق و راسخ به توحید افعالی و قضا و قدر الهی بود؟ اگر چنین است آنان این باورها را چگونه و با چه تصور و فهمی در اندیشه و جان خویش پذیرفته بودند؟

ممکن است گفته شود اینهمه، صرف یک تعبد محض بوده است چون خداوند و پیامبر او امر به جهاد کرده بودند می‌جنگیدند و در عین حال، چون در قرآن آمده بود که هیچ رویدادی نیست مگر آنکه از پیش، قضای الهی بر آن واقع شده و به ثبت رسیده است،<sup>۱</sup> به این نیز باور داشتند. بنابراین، به پشتوانه ایمان خویش دو باور متناقض را

پذیرفته بودند و هرگز در مقام تعقل این دو باور و لوازم مترتب بر هریک بر نمی آمدند. تنور ایمان داغ و مجالی برای اندیشه‌ورزی نبود! کما اینکه وقتی آن تلاشها و مجاهدتها به کاستی گذاشت و امور دنیوی بر باورهای اخروی سایه افکند و کوره ایمان به سردی گرائید، با کاستی گرفتن «عمل»، مجالی برای «نظر» پیدا شد و شبهات آغاز گردید، در نتیجه بازار جدالهای کلامی و شبهات گرم شد.

نگارنده درصدد آن نیست که به علل تاریخی شروع جرّ و بحثهای کلامی بپردازد اما بدون تردید سردی ایمانها و از حرکت افتادن گردونه عمل یکی از عوامل مؤثر ایجاد شبهه و تردید در معتقدات بوده و هست. در عین حالیکه عوامل مؤثر دیگری نیز قطعا در پیدایش مباحث کلامی دخیل بوده‌اند. اما اینکه گفته شود در دوره قوت ایمان و بازار عمل، اندیشه‌ورزی جایی نداشته است هرگز پذیرفته نیست مگر آنکه کسی باور کند مقوله «ایمان» از مقوله «معرفت» بیگانه است. در حالیکه خود معارف دینی با صراحت و تأکید تمام این تصوّر غلط را ردّ می‌کنند و اساسا ایمان را اگر نگوئیم از مقوله معرفت، قطعا پیوسته و هم آغوش با معرفت و فهم می‌دانند. مطابق معارف و تعالیم دین «ایمان» و «عقل» در کانونی‌ترین نقطه شخصیت انسان یعنی «قلب» او، به یکدیگر پیوند خورده و هويت واحدی را پیدا می‌کنند؛ همچنانکه قلب جایگاه ایمان و تقوی است،<sup>۲</sup> وسیله و پایگاه اندیشه صحیح و تعقل و تفکر نیز هست<sup>۳</sup> در قرآن کریم، تردید و اطمینان، شک و یقین و حتی شنوایی و بینایی<sup>۴</sup> به قلب انسان نسبت داده شده است. بنابراین ایمان به ظاهر عامیانه اگرچه آراسته و مزین به اصطلاحات و الفاظ فنی و دقیق نبوده و حتی ممکن است ابزار توصیفی و بیانی آن در ذهن چنان مؤمنی نبوده و یا او توانایی قالب‌بندی ادیبانه چنان ایمانی را به نحو خواص پسند نداشته باشد<sup>۵</sup> اما از آنجا که حقیقت ایمان و اقتضای آن جز این نیست که صحنه دل و روح آدمی را به اطمینان و آرامش و امنیت می‌رساند، پس به میزان قوت و قدرت ایمان، جای بر ابهام و اضطراب و تشویش در ذهن و اندیشه او نیز، تنگ آمده و مجالی برای بروز شک و تردید باقی نمی‌ماند.

وقتی دل در تسخیر ایمان است، عقل و اندیشه نیز عرصه امنیت و معرفتی مناسب و مسانخ با چنان ایمانی است؛ همچنانکه «عمل» نیز که بارزترین مظاهر شخصیت ماست از لوازم ایمان و معرفت تلقی شده است و



نمی‌تواند جدای از آن دو باشد. بر این اساس است که هرگز ممکن نیست ایمانی قوی با فاهمه و عقلی ضعیف جمع آید؛ باوری راسخ و مستحکم با اندیشه‌ای متزلزل و سست همراهی کند. همواره ایمانهای بزرگ پشتوانه‌ای از معرفت‌های عمیق و قویم داشته و به اعمالی سترگ و شگفت انجامیده‌اند و مؤمنان راستین، عارفان حقیقی بوده‌اند. پس این نظر که ایمانهای عامیانه فاقد جنبه معرفتی بوده و لذا پذیرش دو باور بظاهر معارض را از این طریق می‌توان توجیه کرد، نظریه نادرست و غیر قابل دفاعی است و باید توجیه صحیح را از نظریه دیگری توقع داشت.

### فطرت‌گرایی در دعوت دین

ممکن است گفته شود اساسا باورهای مفروض، عقلا با یکدیگر معارض نیستند و شبهه جبر در تأمل دقیق عقلی وجه قابل قبولی ندارد. یعنی اگرچه با تبیین دقیق عقلی می‌توان ثابت کرد که وجه تناقض و تعارضی میان توحید افعالی و اختیار انسان نیست و قضا و قدر با تلاش مختارانه انسان منافاتی ندارد و نگارنده نیز بر همین باور است- که در جای خود تفصیلا بدان خواهیم پرداخت- اما سخن در خصوص ایمانهای عامه مردم و باورهای راسخ مسلمینی چون مؤمنان صدر اسلام است که عموماً در زمره توده‌های مردمی و غیر خواص بوده‌اند. مسلماً تسالم این باورها در اندیشه آنان از راه تأملات دقیق عقلی فراهم نیامده بود پس چگونه آنان به چنان امنیتی فکری و روانی نایل آمده بودند که غالباً حتی در این خصوص سؤالی نیز در ذهن نداشتند؟

برای پاسخ‌گویی به این سؤال لازم است به یک نکته بسیار مهم که در زمره اصول انسان‌شناسانه تعلیم و تبلیغ حقایق دین است بخوبی توجه کنیم و آن «فطرت‌گرایی» در تعلیم و تبلیغ است. اگر دین فطری است در مقام دعوت نیز بزرگترین تکیه‌گاه خود را فطرت انسانها قرار می‌دهد.

دین مخاطب خود را موجودی می‌داند که سرمایه‌های دین باوری را در درون خویش دارد. او را بالفطره خداگرا بلکه خداشناس می‌شناسد نه تنها سرشت آدمیان را با اصول و امتهات شرایع الهی آشنا می‌داند که یک‌یک احکام

شریعت و معارف الهی را مقبول و مطبوع خمیره جان او تلقی می‌کند. او پیش از آمدن هر شریعتی با خدا پیمان بسته است و عهد بندگی را طوعاً و از سر اشتیاقی نهادین، بر گردن دارد. بدیهی است مخاطبه دین با چنین موجودی مخاطبه با آشنا و همدل خویش است نه مخاطبه با بیگانه و معاند یا کسی که نسبت به همه چیز حالت انکار و الحاد در روح او موج می‌زند. مخاطبه با آشنایی اینچنین بسیار سهل و آسان است. او نیاز به آموزش و استدلال در اصول و کلیات دین ندارد، «تذکر» و یادآوری طلب می‌کند. دعوت او، دعوت به امری جدید و نامأنوس نیست بلکه دعوت به میثاقی است ازلی و سرشته با جان او که فراموش شده و به پیمانی که غبار حیات زیستی و روزمره بر آن نشسته است.

لذا بیان و زبان دین، شیوه مواجهه و دعوتش از انسانها، منطق و نوع استدلال، ابزار و وسایل و وسائلی که بکار می‌گیرد متناسب با وضعیت چنین مخاطبی است.

بر این اساس است که می‌گوئیم دین بر پایه منطق فطری و ندهای درونی و گواهیهای وجدانی و تأییدات عقلی بنا شده است و از واقعیت بالفعل و مکتوم وجود انسان، کمال استفاده را در دعوت خویش می‌برد. لذا با کمترین نیرو بیشترین حرکت را می‌آفریند. اشتیاق و شیفتگی درونی انسان به «کمال» و «جمال»، و «حقیقت» باور دارد، لذا تنها پرده‌ها را کنار می‌زند. استدلالهای خود را بر پایه باورهای درونی و یقینهای فطری‌اش قرار می‌دهد. لذا نیاز به راه دراز و باریک اندیشه‌انه ارجاع به بدیهیات اولیه عقلی ندارد. منطق «اقبال» و «ادبار» او را منطق عقل ریاضی و فلسفی نمی‌داند بلکه منطقی فطری می‌داند که هم عقلی است و هم قلبی، هم به روابط منطقی وفا می‌کند و هم به تمایلات روحی و سرشتی انسان (نمونه مبین این منطق و نحوه استدلال را در محاجّه ابراهیمی (ع) در قرآن کریم که هم صحبت از «محبت» است و هم تعقل و قیاس منطقی می‌توان مشاهده کرد). ۶

از اینروست که دعوت دین همانطور که تاریخ نشان داده است برای همه انسانها دعوتی بوده است شیرین و جذاب و گوارا، زلال و خالی از تکلفها و راههای پریچ و خم شبهه‌افزا. با توجه به این نکته بسیار مهم و مبنایی

است که به ضعف و اعوجاج بسیاری از تبلیغات مذهبی و آموزشهای دینی جوامع اسلامی پی می‌بریم. در عین آنکه معترفیم زمانه ما زمانه شبهات و اعتراضات بسیار بر ساحت دین و معارف الهی است و اساساً تفکر جدید با اندیشه دینی اصیل، بیگانه است. اما همچنانکه اشاره شد لحاظ این مقتضیات عصری به معنای آن نیست که انسان و جوهره انسانی او را نیز عصری بپنداریم و در مقام ارائه پیام دین بو نوباوگان و نوجوانان و نسل نوپایی که شکوفه‌های فطرت‌اش هنوز پژمرده نشده و سلامت قلب و روح او گرفتار اعوجاجات و انحرافات رایج نگردیده است بگونه‌ای عمل کنیم که گویی تمام ملحدین و فیلسوفان ضد دین را در مقابل داریم و مخاطب ما چیزی جز شبهه در اندیشه و دل ندارد و منطقی جز منطق ریاضی و استدلال محض را نمی‌شناسد!

### مبنای فطری و ایمانی درک مؤمنانه از توحید افعالی

توجه به سه اصل که هم در زمره باورهای فطری انسان‌اند و هم در زمره اعتقادات ایمانی یک فرد مسلمان، کافی است که تصوّر عامّه مؤمنان را از توحید افعالی و قضا و قدر الهی بروشنی ترسیم کند: ۱- اصل اختیار؛ ۲- اصل فقر و نیاز انسان؛ ۳- اصل مالکیت و صاحب اختیاری خداوند.

۱- اصل اختیار: باور به اختیار نه‌تنها از مسلم‌ترین باورهای فطری انسان که از واضح‌ترین و روشن‌ترین احساسهایی است که هر انسانی در درون خویش بطور مستمر به علم حضوری و حصولی ادراک می‌کند. این باور آنچه‌چنان در روح و اندیشه و روان انسان راسخ و نافذ است که عموم تظاهرات شخصیتی و اعمال و رفتارهای فردی و اجتماعی او تحت الشعاع کامل این باور و احساس است. نه‌تنها احساس گناه، پشیمانی، احساس مسؤولیت، روحیه تعهدپذیری، التزام به قراردادهای اجتماعی، ارزش‌گرایی، هدفداری در زندگی، پذیرش نظامات حقوقی و جزائی در همه جوامع و کلیه نظامهای تعلیمی و تربیتی... بلکه اساساً اراده تلاش و انگیزه حرکت - هر نوع تلاش ارادی و هرگونه حرکتی که بمنشاء و انگیزه و اراده‌ای از انسان صادر شود - حتی در کمترین فعالیت‌های ارادی انسان، جز بر مبنای اختیار داشتن انسان و توأم با این احساس و باور نمی‌تواند از او صادر شود. کسی که خود را حقیقتاً

مجبور بداند هرگز تصمیم و اراده‌ای به انجام عملی از او سر نخواهد زد. بلکه تصمیم و عزم بر کار و اراده، عین ظهور اختیار انسان است و اساساً اختیار مظهري غير از اين ندارد.

البته چه بسا مدعی شود همین تصمیم‌گیری و اراده کردن اختیاری نیست، از ما جبراً اراده‌ای صادر می‌شود. در این صورت چنین کسی باید اراده و تصمیم خود را به غیر خود نسبت دهد، یعنی بر این باور باشد که او خودش نیست که اراده می‌کند! او خودش نیست که تصمیم می‌گیرد! در حالیکه روشن‌تر و بدیهی‌تر از این باور نداریم که اراده ما از خود ما نشأت می‌گیرد و همین انتساب حقیقی افعال و اراده‌ها و تصمیمات به خودمان، بهترین دلیل است که ما مختاریم و کس دیگری اراده و تصمیم و عمل ما را تعیین نکرده است.

از اینروست که انسان در هیچ مرحله‌ای از افعال ارادی خود کمترین احساس جبری ندارد و هرگز مردم و امتی در تاریخ مشاهده نشده است که منکر این خصیصه بدیهی در خود باشند مگر معدودی از اهل نظر و فلسفه و کلام، آنهم نه باوری در عمل و در متن واقعی زندگی و تلاش بلکه تنها در عرصه ذهن، آنهم نه اندیشه و نظری ابتدایی و اصلی و مبنایی، بلکه بطور ثانوی و تبعی و ناشی از استلزامات منطقی یا خیالی سایر باورهای آنان؛ مثلاً اندیشه جبر در متکلمین اشعری نه یک اندیشه ابتدایی و اصلی بلکه از توابع باور آنها به توحید افعالی است. بر اساس باوری ضعیف و خام اندیشانه نسبت به توحید افعالی چنین گمان داشتند که قبول اختیار ملازم با نفی توحید افعالی است لذا برای حفظ آن اعتقاد مبنایی و محوری به جبر اندیشی رو آوردند.

بدیهی است که چنین باور راسخ و بدیهی‌ای که همه زندگی انسان تحت الشعاع آن است هرگز در اندیشه عامه مردم متزلزل و مخدوش نخواهد شد و هرگز برای باور بدان خود را نیازمند استدلال و برهان نمی‌دانند.

2- اصل نیاز و فقر: از سوی دیگر با اینکه انسان خود را آزاد و مختار در افعال خود (افعال نفسانی) می‌یابد، در عین حال خود را یکسره ضعیف و ناتوان و نیازمند و فقیر احساس می‌کند. انسان اگرچه از آغاز حیات تا پایان آن همواره حقیقتاً نیازمند غیر و ناتوان است، اما «احساس» این فقر و نیازمندی و عجز، در مقاطعی از حیات او

تحت تأثیر غفلت و فراموشی، کژاندیشی و باورهای دروغین، تخیل و توهمات خلاف واقع،... شدت و ضعف می‌یابد. گرچه در دو سوی کرانه‌های حیات (کودکی و پیری) این احساس بوضوح تمام و با قوت و شدت برای او حاصل است، اما در میانه‌های این مسیر گاه هست که چنان احساس استغنائی به او دست می‌دهد که چه بسا متفرعانه ادعای پروردگاری نیز داشته باشد. در عین حال، نظام آفرینش آنچنان حکیمانه است که از یک سو وجود بلایا و حوادث طبیعی، مرگ و حیات، امراض و بیماریهای مختلف، مشکلات و بحرانهای اجتماعی، ابتلائات جوامع انسانی به ظلم و بیعدالتی، فقر و محرومیت، بی‌نظمی و عدم امنیت، فساد و تباهی،... گرفتاریها و معضلات زندگی فردی و خانوادگی و از سوی دیگر مقاومت و صلابت قاطعانه نظامات و قوانین حاکم بر واقعیتها در مقابل آمال و خواستههای دورودراز انسان همگی بگونه‌ای است که متفرع‌ترین انسانها را به خود آورده و مراتب نیازمندی و عجزش را دمامد به او گوشزد می‌کنند و با ایجاد شوک در خمودترین اندیشه‌ها و غفلت‌زده‌ترین دلها، باور به این واقعیت متصلّب و قطعی را در عمق جان انسانها تثبیت می‌کنند نه تنها مرگ و حیات، فقر و غنا، ذلت و عزت، سلامت و مرض، مال و فرزند و موقعیت اجتماعی و... که حتی اعضاء و جوارح و کالبد مادی‌اش در عین سلامت نیز حقیقتاً در تملک اراده او نیست. فرمان‌بری بدن از خواستههای او موقتی و براساس نظام حاکم بر آفرینش است. همه مالکیتها اعتباری و گذری‌اند و هیچ چیز وابسته مشیت انسان و بطور دایم رام اراده و خواست او نیست. وقتی اصل هستی انسان در تملک و اختیار خود او نباشد بطریق اولیص آنچه را که ظهورات و آثار و توابع هستی خود اویند (اراده و اختیار و سایر افعال نفسانی) در تملک و تصرف حقیقی خود او نیست بلکه سرمایه‌ای جز فقر ندارد.

این احساس فقر و عجز که بطور طبیعی برای عموم انسانها -البته با شدت و ضعف- حاصل است، با همه وسعت و شدتش هرگز از آن احساس اختیار فطری نمی‌کاهد. اختیار داشتن ملازم با این نیست که همه خواستهها و اراده‌های ما در متن عالم خارج تحقق یابد و واقعیت خارجی تحت تملک و تصرف اراده ما باشد. توهم‌چنین تلازمی بیشترین نقش را در دامن زدن به شبهه جبر داشته است. جبر یا اختیار ما در اراده کردن و سایر افعالی

که از نفس ما سر می‌زند ربطی به این ندارد که آنچه که در بیرون نفس ماست نیز تابع اراده ما باشد یا نباشد. البته نظام آفرینش بگونه‌ای رقم خورده است که بسیاری از امور خارجی مطابق با اراده ماست و اراده ما بطرق مختلف می‌تواند در واقعیت‌های بسیاری از عالم نافذ باشد کما اینکه بسیاری از امور نیز هست که اراده ما کمترین نقشی در تحقق آنها نمی‌تواند داشته باشد.

البته چه بسا کسی این محدودیت تصرف در عالم خارج را به حساب جبری بودن نظام خلقت بگذارد، اما روشن است که جبری بودن نظام خلقت غیر از جبری بودن اراده و افعال انسان است. در این خصوص باید توجه داشت حتی محدودیت دامنه اختیار انسان نیز غیر از نداشتن اختیار است. توجه به این دقایق بسیاری از شبهات جبراندیشی را مندفع می‌سازد.

3- اصل تملک و صاحب‌اختیاری خداوند: اعتقاد به خداوند بعنوان «خالق» و «مالک» و «صاحب اختیار» همه چیز، اگرچه باوری فطری است اما در پرتو معارف دینی عمق و غنای بسیار وسیعتری می‌یابد. بر پایه این باور فطری و ایمانی است که انسان، سراپا نیاز، خداوند را طرف اصلی فقر و احتیاج خویش می‌داند. اگر او خود غرق در فقر و عجز است خداوند یکسره در غنا و بی‌نیازی است. از آنجا که تمام هستی در ید قدرت خداوند است و اوست که چون مالک حقیقی است، هرگونه تصرفی را که بخواهد می‌تواند در آفرینش انجام دهد، لذا از اختیاری بسیار برتر از اختیار انسان برخوردار است؛ وسیعترین و نافذترین نوع اختیار که تمامی عرصه هستی را در بر می‌گیرد. چون هستی انسان نیز مخلوق اوست پس اختیار انسان نیز ذیل اختیار خداوند واقع می‌شود. نه تنها اصل هستی من، که اراده و خواست و اندیشه من نیز قطعاً وابسته به خواست و مشیت الهی است. اگر او بخواهد من مختارم و با اختیار خود خواهم خواست و اگر او نخواهد من نیز نخواهم خواست

«و ما تشاؤون الاّ ان یشاء الله»

(تکویر/۲۹)

بنابراین اختیار خداوند نه تنها از حیث دامنه هرگز قابل قیاس با دامنه اختیار انسان نیست که اساساً حقیقت آن نیز با اختیار من تفاوت بسیار دارد. اختیار او غیر قابل نفوذ و سیطره است، اما اختیار من وابسته و کاملاً تحت سیطره اختیار حق تعالی است. بنابراین قاهریت اراده حق تعالی بر عالم هستی کامل و بدون استثناء و خلل ناپذیر است و منطقه‌ای بخود رها شده (مفوض) وجود ندارد که اراده حق در آنجا جاری نباشد. نه تنها آنچه در متن تکوین و بیرون از وجود آدمی به منصفه ظهور و تحقق می‌رسد مطابق با مشیت و اراده اوست که آنچه در درون نفس ما با فاعلیت حقیقی نفس و از سر اختیارمان سر می‌زنند عین مشیت حق و متعلق اراده مقدس اوست. این باور چیزی جز همان توحید افعالی و حقیقت قضا و قدر الهی نیست.

هم «اصل اختیار» و هم «اصل فقر» و هم «اصل مالک و صاحب اختیار بودن خداوند» - چنانچه ذکر شد - علاوه بر فطری بودن، مقبول و مورد تأکید معارف دینی هستند. بلکه اساساً جوهره «عبودیت» و «بندگی حق»، در باور عمیق به مالکیت حقیقی و صاحب‌اختیاری مطلق خداوند نسبت به عالم و آدم نهفته است، و تا بنده «فقر حقیقی» خویش باور نیاورده باشد در این مسیر گامی از سر «اختیار» نخواهد زد. «احساس اختیار» از یک سو و «باور به فقر و ناداری» خویش از سوی دیگر او را به وادی «تفویض» و «توکل» و «تسلیم» به کسی که او «غنی بالذات» و «مالک حقیقی» و «ربّ اصلی و یگانه» است رهنمون می‌شود. لذا تردیدی نمی‌توان داشت که عبودیت حقیقی نیز جز در متن باور به «مالکیت» و «ربوبیت» حق از یک سو و «افتقار» و «اختیار» خود از سوی دیگر پیا نمی‌شود. ۷

انسان مؤمنی که در عین احساس اختیار و باور به غرقه بودن هستی در ناداری و ناتوانی، خداوند را صاحب‌اختیار همه چیز و طرف اصلی و حقیقی همه نیازمندیها می‌داند، یکسره روی دل را به او کرده و جز از او تمنّایی نخواهد داشت. او همه چیز خود و غیر خود را وابسته به عنایت و لطف خداوند می‌بیند، سرانگشت قدرت و رحمتش را در هر جا و هر چیز قاهر می‌یابد، کمترین قدرت و فاعلیتی را هرگز مستقل از قدرت و فاعلیت حق و مشیت و اراده و اذن او احساس نمی‌کند (لا حول و لا قوة الا بالله). این چنین است که اگر به اختیار خود باور دارد و این احساس

او را به وادی تفرعن و غفلت از حق و نگرش تفویضی نمی‌کشاند و اگر به توحید افعالی و قضا و قدر الهی ایمان دارد این ایمان نیز او را به ورطهء جبراندیشی و رخوت و رکود در عرصه کار و تلاش و مجاهدت در راه حق نمی‌اندازد.

## عبودیت و برترین مدارج اختیار

نکته مهمتر اینکه وقتی انسان به وادی عبودیت حق قدم گذاشت و قلب و روح او به حقیقت نورانی ایمان منور گردید، از آنجا که حقیقت ایمان-چنانچه بیان شد-صرفاً یک کشش و تمایل قلبی نیست که انسان را به تسلیم در برابر هر اعتقادی فرا خواند بلکه حقیقت ذو شؤونی است که هم جنبهء معرفتی دارد و همه جنبهء گرایشی، لذا ذهن آدمی نیز در پرتو معارف ایمانی منور گشته و نگرش و بینش و بصیرت جدیدی را در عرصهء تفکر و تعقل می‌آفریند. در فضای ایمان، نگرش به عالم و آدم تغییر می‌کند و تلقی و تفسیر جدیدی از هستی در مفکرهء آدمی پیدا می‌شود. بدیهی است در این تفسیر، همهء پدیده‌ها و روابط و رویدادهای جهان، چهرهء ویژه ۹ و تبیین خاصی می‌یابند که تنها در محدودهء ایمان و سپهر اندیشهء مؤمنانه عمیقاً قابل فهم و دریافت‌اند، نه در فضایی تهی از ایمان و معنویت و اندیشه‌ای بی‌بهره از معارف ایمان و جانی عاری از حیات و نشاط معنوی. به نظر میرسد بزرگترین اشتباه کسانی که تحت عنوانهای آکادمیک «فلسفه دین» و «دین‌شناسی» یا «معرفت‌شناسی دینی»، معارف دینی را مورد مذاقه قرار می‌دهند در همین نکته مهم نهفته است که به معارف دینی از منظری بیرونی و خارج از فضای ایمانی و حیات متدینانه و صرفاً نظری نگریسته‌اند. اینان گمان دارند که اندیشه‌ها و باورهای ایمانی را می‌توان گسسته از کیفیات روحی و قلبی انسان‌ها و بدور از عرصهء زنده و واقعی و عینی حیات ایمانی آنها تنها در آزمایشگاه ذهن و اندیشهء صرف فهمید. غافل از اینکه هیچ اندیشهء محض و بی‌رنگ و بی‌مبنا و پیش‌فرضی در عالم وجود ندارد. قطعاً در بیرون از فضای ایمان و اندیشهء دینی، سپهر دیگر و فضای دیگر از اندیشهء حاکمیت دارد که نگرشها و باورهای دینی را به استحاله و تحریف می‌برد. لذا اینان همواره در مواجهه با اصولی‌ترین و عمیق‌ترین باورهای دینی، علاوه بر آنکه گرفتار تناقض‌بینی‌های بزرگ شده‌اند، معرفت



دینی را نیز از جوهره و حیات اصیل خویش تهی کرده و جز کالبدی بی‌روح و جسدی بی‌جان چیزی تحویل فاهمه خود و پیروانشان نداده‌اند. برخی از اینان اساساً اندیشه دینی را قابل تفسیر و تأویل عقلی و منطقی ندانسته و لذا رویکردی ذوقی و عرفانی به دین را برگزیده‌اند. و برخی دیگر نیز که به دفاع از اندیشه دینی به میدان آمده‌اند، چون در عرصه و فضائی که مربوط به تفکر و فلسفه و نگرشی غیر از تفکر و نگرش دینی است خواسته‌اند از دین دفاع کنند، در این میدان چندان طرفی نبسته‌اند و اگر مواضع اصلی را به حریف واگذار نکرده باشند، موفق هم بیرون نیامده‌اند.

در تفسیر مؤمنانه هستی همه چیز آیت حق‌اند و کلمه خداوند. همه از او پدید آمده و رو به سوی او دارند. همه آفریدگان نه تنها با یکدیگر مانوس و آشنا و در اصل و حقیقت خویش یگانه‌اند که با خالق و آفریدگار خود نیز پیوندی عمیق دارند. عمیق‌ترین پیوندها، بگونه‌ای که در حاق هستی خویش جلوات او را می‌یابند و خود را کلمه‌ای از کلمات حق و آیتی از او و جلوه‌ای از تجلیات اسمائی و صفاتی آن ذات بی‌چون احساس می‌کنند. رابطه مؤمن با خداوند آنچنان صمیمانه است که او خدا را همه‌کاره خود می‌داند، «ولی»، «وکیل»، «ناصر» و «هادی»، «رب» و «رزاق» و «مالک» و «صاحب‌اختیار»، و در مراحل «حبیب» و «محبوب»، «عاشق» و «معشوق»، «دوری و ناآشنائی» به «صمیمیت و انس» می‌انجامد و صمیمیت و انس به «محبت و عشق» و محبت و عشق به «یگانگی و وحدت.»

در مقام عبودیت، بنده همه چیز خود را خدا می‌یابد و همه آرزوها و تمنیات و آمال قلبی‌اش را در او خلاصه می‌بیند، یکسره رو به سوی او می‌آورد و جز رضا و خرسندی او چیزی را طلب نمی‌کند. اراده خود را مستهلک در اراده او می‌خواهد و اراده او را بهترین اراده برای خود تلقی می‌کند و میان خواست و مشیت او و طلب و اراده خود تفاوتی را نمی‌خواهد و در مراحل نمی‌بیند. بدیهی است وقتی «ناخودی» از میان برخاست و یکسره «خودی» حاکمیت یافت در چنین حالتی فعل حق فعل بنده است و فعل بنده فعل خدای او. نه تنها کمترین شائبه‌ای از

جبر در میان نمی آید که یکسره «آزادگی» و «حریت» و «اختیار» است و بلکه در مقام عبودیت و اخلاص برای بنده حقیقی بالاترین مرتبه اختیار و احساس آزادگی پیش خواهد آمد.

وقتی بین انسان و خدا، بیگانگی از میان برخیزد و آدمی خداوند را جان جان خویش و اصل حقیقت هستی اش باور کند، نه تنها هرچه از دوست می رسد نیکو خواهد بود که وقتی دوست اصل خود او شد هرچه از او می رسد عین فعل خود احساس خواهد شد. روشن است بمیزانی که بنده در مقام عبودیت و اخلاص و خداگونگی (توحیدی شدن شخصیت اش) به پیش رود این احساس آزادگی و اختیار افزایش می یابد تا آنجا که در عبودیت محض، اختیار محض احساس می شود. وقتی خواست و مشیت، یکی شد فرقی میان بنده و خدا از حیث شنوایی و بینایی و اراده و عمل باقی نخواهد ماند. ۸ دامنه اختیار انسان پهنه هستی را هم دربر خواهد گرفت نه تنها به مقام «استجاب دعا» و «شفاعت» که به «ولایت تکوینی» خواهد رسید. این تصرف و اشراف تا مقام ولایت کلیه و خلیفه الهی، که نشستن بر صدر هستی است، می تواند اوج بگیرد.

بنابراین وقتی بنده مؤمن خود را در مسیر حق قرار می دهد و از سر اخلاص اقدام به عمل می کند، فعل خود را که مرضی حق است عین ظهور مشیت او تلقی می کند، خداوند را صاحب اختیار هستی و پروردگار مدبر حقیقی زندگی اش احساس می کند، با همهء توکل به او رو می کند در عین آنکه خود را در تحقق اهداف و آمال و نیت خود، هیچکاره تلقی می کند، تلاش و تکاپو در راه تحقق مقاصد و اهداف مقدس را وظیفه خود می داند؛ بلکه هر جا که احساس تکلیف الهی کند با همهء وجود وارد می شود اینک سرانجام فعل او چه خواهد بود و در این مسیر چه بر سر او خواهد آمد، همه را به مشیت و ارادهء صاحب اختیار اصلی واگذار می کند، و زبان حالی جز این ندارد که:

پرّ کاهم در مصاف تندباد من نمی دانم کجا خواهد فتاد گر هلالم گر بلالم می دوم مقتدا بر آفتاب می شوم

چگونه ممکن است گردن‌گرانی بر ساحت دل و اندیشه مؤمنی بنشیند وقتی که هر قضایی را از جانب او برای خود خیر می‌داند: «فی کل قضاء خیر للمؤمن» (حضرت امام صادق(ع)) ژ «فی کل قضاء الله خیره للمؤمن». (حضرت رسول اکرم(ص))

در رابطه دوستی با خدا است که قضا و قدر الهی نیز بر وفق صلاح و خیر مؤمن و برای پاداش و توفیق او در آمال و اهداف مقدسش، متحول می‌شود. از اینروست که حضرت امیر(ع) در توصیف اولیاء الله چنین می‌فرماید:

«... و ان صبت علیهم المصائب لجؤوا الی الاستجاره بک، علما بأن أزمه الامور بیدک و مصادرها عن قضائك» ۹

در عین حال باید اعتراف داشت که مراتب عالی‌ه عبودیت که اراده بنده مستهلک در اراده خداوند شده و مقام رضا برای شخص حاصل می‌شود، البته جنبه عمومی ندارد و کمتر کسی را می‌توان از عامه مؤمنان در این مرتبه از عبودیت دانست. اما مسلم اینست که اقتضای ایمان و روح بندگی و عبودیت، چیزی جز این نیست و صراط بندگی، مبنا و اساسی جز این ندارد. این راه مقدس با اینکه به تعداد روندگان آن دارای مراتب و سطوح متفاوت است، اما در تمامی مراحل و منازل آن - که رو به سوی قرب هرچه بیشتر خداوند دارد - یک حکم و اصل واحد حاکم است و آن «اخلاص» و «تحصیل رضای خداوند» در تمامی افعال و حرکات و سکنت خود است. بدیهی است هر اندازه این اصل در زندگی انسان تحقق یابد ثمرات معنوی و معرفتی آن نیز به همان میزان، قلب و روح و اندیشه آدمی را روشن و منور می‌سازد و زمینه هرگونه شک و شبهه را از بین می‌برد و به پیدا شدن فضائی از طمأنینه و امنیت در اندیشه و روان آدمی و حصول مراتبی از رضایت و خرسندی به افعال الهی و احساس آزادی و حریت حتی در پهنه هستی، منجر خواهد شد. چه بسیار ایمانهای بظاهر عامیانه، که از حیث صلابت، قوت و اطمینان، در کمتر خواصی به چشم می‌خورد. چه بسیار بیانات ساده و بی‌پیرایه برآمده از تجربه مؤمنانه افرادی بظاهر عامی که از سخنان زیبا و فاخر و خواص بیشتر بر دل می‌نشیند و چه طمأنینه‌ها و آرامشها و

امنیت‌های روحی که اهل مدرسه بی‌بهره از آنند و حتی چه بسیار از اولیاء حق که در میان همین توده‌های مردمی، گمنام و بی‌نشان در کسوت عوام با مردمان سلوک کرده و می‌کنند.

آنچه در مجموع مورد تأکید نگارنده است این است که گمان نبریم تنها راه پاسخ‌گویی و حلّ شبهات اعتقادی روی آوردن به بحث‌های نظری دقیق و متخصصانه است. چه بسیار شبهاتی که در طول تاریخ تفکر نظری انسان با آن همه مساعی عظیم نواع بشری، هنوز پاسخ‌های اقناع‌کننده‌ای برای همه نیافته است و همچنان اندیشه‌های مجرد از ایمان و معنویت در قبال آنها فرسوده و خسته‌اند.

هرگز گمان نکنیم راه تبلیغ و تعلیم حقایق دین و دعوت به ایمان و معنویت و روی آوردن به خدا باوری و حلّ شبهات، همواره همان راه طولانی و صعب باریک‌اندیشیها و تأملات عقلی دقیق و ظریف است. «منطق فطری» و «گواهیهای درونی» و «تجربه‌های مؤمنانه» و «تقویت ایمان و معنویت» را در درون انسانها نباید دست‌کم گرفت. قهرمانان اصلی تاریخ حقیقی و واقعی دین و دین‌باوری که منشأ تحولات عظیم معنوی و اجتماعی بوده‌اند بیش از همه از میان توده‌های مردم و اقشار غیر خواص برخاسته‌اند و اکثریت کسانی که لبیک اجابت خالصانه به دعوت انبیاء و اولیاء حق گفته‌اند و در مسیر اهداف مقدس و متعالی آنان در کارزارهای عظیم تاریخ، پایمردی و ثبات‌قدم نشان داده‌اند هم اینان بوده‌اند. از سوی دیگر چه بسیار خواصی را می‌توان نشان داد که از علم و تخصص خود در وادی عبودیت واقعی طرفی نبسته‌اند و اگر برخی نیز در جاده معنویت و کمال قدم گذاشته‌اند نه از ناحیه علم و تخصص و بحث‌های نظری و دقیق بلکه از مسیری بوده است که عموم مؤمنان و عامه مردم نیز در آن طریق مشترکند. روشن است این سخن به معنای انکار ارزش علم و تخصص‌های نظری و یا انکار آثار معنوی علم و معرفت در شخصیت انسان نیست. قطعاً دین‌باوری و تعقل و تفکر هم‌آغوش‌اند و حقیقت ایمان بر بال معرفت و علم به مراتب عالی سیر خواهد کرد. سخن در این است که نباید مسیر کسب علم و معرفت و ایمان را در طریقه علوم رسمی و اسمی خلاصه کرد و تعقل و تفکر مورد نظر دین را همان تعقل فلسفی و کلامی دانست، «تفقه» در دین، «فقه‌دانی» نیست و حکمتی که قرآن «خیر کثیر» معرفی می‌کند همان فلسفه فنی

نمی‌باشد بلکه در معنایی عامتر و وسیعتر از قیل و قال مدرسه، لقماتها و سلمانها، بلالها و ابو ذرها، مقدادها و کمیلها را نیز که نمونه‌های اتم و اکمل دین‌باوری و حکمت و معرفت‌اند را نیز دربرمی‌گیرد؛ و توده‌های عظیم مردمان دین‌باوری را که اساس فرهنگ و تمدن دینی و مدنیت اسلامی را با حیات مؤمنانه خویش رقم زده‌اند نادیده نمی‌انگارد.

با توجه به آنچه تاکنون معروض گردید هم در دریافت عامه مردمان براساس اصول سه‌گانه فطری و ایمانی ذکر شده، هرگز وجهی برای پیدا شدن شبهه جبر پیش نخواهد آمد و هم در متن حیات مؤمنانه‌ای که رو به سوی عبودیت هرچه بیشتر در پیشگاه حق دارد ریشه و اساس هرگونه شبهه نسبت به قضا و قدر و توحید افعالی زده می‌شود. اما از آنجا که در مقام طرح نظری این باورها، خواه‌ناخواه ابهامات و سؤالها و شبهاتی پیدا می‌شود که چاره‌ای جز تأمل و اندیشه‌ورزی صرف ندارند، به تبعیت از خود پیشوایان دین علیهم السلام و استمداد از پاسخهای ارزنده و روشنگری که در هر مورد ارائه داشته‌اند تلاش خواهیم داشت که دست‌آوردهای اندیشمندان اسلامی را در این خصوص در حد مجال این نوشتار مطرح ساخته به تبیین عقلی و مهمترین شبهاتی که در خصوص توحید افعالی و باور به قضا و قدر و علم قبلی خداوند در ذهن پیدا می‌شود پردازیم.

همچنانکه پیشتر نیز بدان اشاره شد مهمترین شبهه در خصوص باورهای مزبور، «شبهه جبر» است. با وجود برخی سؤالات و شبهات پیرامونی دیگر، مسأله «جبر و اختیار» مهمترین و محوری‌ترین شبهه در این خصوص قلمداد می‌شود. با اینکه مبنای پاسخها یکی است اما بدلیل گسترده بودن موضوع شایسته است که ابتدا بحث توحید افعالی را منحصرأ مورد توجه قرار دهیم سپس به شبهه جبر در مسأله قضا و قدر الهی پردازیم.

## پانوشتها

(2)-سورهء مجادلہ، آیه ۲۲؛ حجرات، آیه ۷

(3)-اعراف، ۱۷۹؛ حج، ۴۶

(4)-اعراف، ۱۰۰؛ نحل، ۱۰۸

(5)-امام صادق(ع):«نجد الرجل لا يحطى بلام و لا واو خطيبا مصقعا، و لقلبه أشد من الليل المظلم. و تجد الرجل لا يستطيع أن يعبر عما في قلبه بلسانه، و قلبه يزهر كما يزهر المصباح» (اصول كافي ج ۴، ص ۱۵۱ از ترجمه مصطفوی)

(6)-آیات ۷۵ الی ۸۰ سوره انعام

(7)-مأخوذ از مضامین حدیث عنوان بصری(بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵ روایت 17)

(8)-مأخوذ از مضامین نورانی حدیث قرب نوافل(اصول كافي، ج ۴، ص ۵۴ از ترجمه مصطفوی)

(9)-نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷